

نامه ای سرگشاده به «شاهرخ مشکین قلم»

«شاهرخ» جان من اگر ترا را از نزدیک نمیشناختم ، من اگر به اندیشه های ایران دوستی تو آگاهی نداشتم ، من اگر کارهای هنری ترا از نزدیک ندیده بودم ، من اگر بارها و بارها به تماشای دست افشانی و پایکوبی های آفرین برانگیز تو ننشسته بودم ، من اگر در روزهای گشایش نمایشگاههای نگارگری و یا عکاسی های تو به تماشای آنها نیامده بودم و عشق به ایران و ایرانی را در چشمانت نخوانده بودم ، پس از دیدن واپسین برنامه ات که بر روی «فیس بوک» آنرا دیدم و از دیگر دوستان هم شنیدم ، که با آوای «الله و اکبر» و «اذان» رقصیده ای با خود میگفتم که این هنرمند ، کسی نیست جز یکی از کارگزار جمهوری اسلامی .

ولی «شاهرخ» جان ، من ترا مانند پسر میدانم و بسیار دوست میدارم و به هنر و پای بندی هایت برای آزادی سرزمینمان باور دارم . میدانم که تو هم مانند بسیاری از جوانان دیگر ایرانی دل در تپش و مهر ایران داری . از همین رو هم بسیار ، بسیار شگفت زده شدم که چرا ؟ برآستی چرا؟ و از روی چه اندیشه ای «شاهرخ» ما چنین کاری را کرده است .

هرچند شنیدم ، در گفتگویی به یکی از برگزارکنندگان برنامه ات گفته ای :

«چون جمهوری اسلامی ، بهنگام بدار آویختن و یا کشتن زندانیان در زندانها در بلندگو «اذان» پخش میکرده و میکند ، از برای پشتیبانی آنان به اینکار دست زده ای» .

پشتیبانی تو از هم میهنان بدار آویخته شده و تلاش برای آزادی ایران و مردمش ، برآستی ستایش انگیز است . ولی نه از راه «الله و اکبر» گفتن و «اذان» سردادن . نازنیم ،

این ره که تو میروی به ناکجا آباد است .

روی سخن من ، امروز با تو جوان هنرمند و دیگر جوانان برومند ایران ، چه در درون و چه در بیرون سرزمین ، میباشد .

هر پدیده ای در جهان پادی (ضدی) دارد . راستی و دروغ ، روشنایی و تاریکی ، تندرستی و ناخوشی ، سفیدی و سیاهی خرد و نابخردی ، زند و پازند ، بایا و نایا ، مثبت و منفی ، گجسته و خُجسته و (گجسته = ملعون).

در زندگی برای ازمیان بردن هریک از این پدیده ها ، میباید پدیده ی پاد (ضد) آنرا بکار برد . برای نمونه برای ازمیان بردن تاریکی باید از روشنایی سود برد . کسی تا کنون نتوانسته با تاریکی به جنگ تاریکی برود و یا با «میکروب» و «ویروسی» بتواند بیماری را درمان کند . برای مبارزه

با دروغهای نابخردانه و یاوه ها (خرافات) بایسته است که به آگاه کردن ناآگاهان پردازیم . برای باز کردن مُچ یک دغلباز و نابکار ، میبایست راستی ها و درستی ها را رو کرد . هیچکس نمیتواند یک دروغگو را با دروغ دیگری رسوا کند . کوتاه سخن اینکه :

« راه در جهان یکی است و آن راستی است . »

در زمینه ی مبارزه با جمهوری اسلامی هم ما نمیتوانیم از این « قانون کلی طبیعت » سرپیچی کنیم . جوانان ما باید از خود پرسند ، چگونه « الله اکبر گو » که همان آخوند و ملا است را با سردادن « الله اکبر » { که شناسه ی (هویت) اوست } ، میتوان از میان برد ؟ این آخوند در درازای هزارها سال با یاوه ها و بنام همین « الله و اکبر » و « اذان » مردم ما را در جهل و نادانی نگه داشته و با گذاردن دست و پای آنان در چهار چوب « مذهب » جلوی هر پرسش و پژوهش و خردگرایی را گرفته . دست آورد آنها اینست که امروز گواه آن هستیم و می بینیم پس از سی سال فرمانروایی حکومت اسلام ناب محمدی ، چه برسرمان آمده است .

دو دیگر آنکه این « اذان » و این « الله و اکبر » که پشت بند آن خواهی نخواهی « خمینی رهبر » را به یادها می آورد ، ابزار کار آخوند و ملا و « موسوی » ها و « کروی » ها و جمهوری اسلامی و همه ی جیره خواران ریز و درشت آنها میباشد . آنها آنچنان کارگرفتن از این ابزار را خوب آموخته اند که کسی را یارای برابری با آنان نیست . اینان در درازای زندگی ننگینشان برای درهم کوبیدن هر جنبش و خاموش کردن هر آوای آزادیخواهانه در گلوها به بهترین گونه از این ابزارها سود برده اند . و ما امروز چگونه میخواهیم با همان ابزار تیز و بُرنده ای که آنان در دست دارند ، به جنگشان برویم و نابودشان کنیم . این سنگدلان دورانها ، با یک گردش به چپ یا به راست همین ابزار و با « فتوای » رهبر کینه توزشان سردهها دلاور ایرانی را در یک دم از گردن جدا میکنند . ما در درازای تاریخمان فراز و نشیب های بسیاری داشته ایم . خوشبختانه مردم ایران ، توانسته اند همیشه از زیر بار سنگین آن فرود روی ها ، سرفرازانه بیرون آیند . ولی آیا هرگز از خود پرسیده ایم « چگونه؟ » .

اگر بتاریخ سرزمینمان نگاهی کوتاه بیاندازیم خواهیم دید که همیشه و همیشه این تاریخ و فرهنگ و آیین راستین ایرانی بوده که بگونه ی پشتوانه ای استوار و پایدار به نگهبانی سرزمین برخاسته و آزادی و سرفرازی را به ایران و ایرانی برگردانیده است . ایرانی پیوسته با برگشت به خویشتن خویش و بهره گرفتن از آن فرهنگ پُربار ، و آموختن از تاریخ پُرتوانش توانسته سراسیبی ها را

دَرَنورَدیده و از چنگالِ بدبختیِ ها رهایی یافته و به سربلندی و سرفرازی برسد . پرسش اینجاست که پس چرا امروز ما به تاریخمان ، به فرهنگمان ، رو نیاوریم و گذشته را چراغِ راهِ آینده امان نکنیم ؟ ما در تاریخمان از « کاوه » ها ، « کورش » ها ، « داریوش » ها ، « بعقوب لیث » ها ، « امیر کبیر » ها ، « نادرشاه » ها ، « رضاشاه » ها ... بسیار داشته ایم . چرا به پند و اندرزها و راهنمایی ها و رهنمودهای آنان گوش فرا ندهیم ؟

آیا بهتر نیست که دشمن ستیزی های دلاورانِ شاهنامه را برای جوانانمان بازگو کنیم ؟ آیا گمان نمی کنید ، خواندنِ شاهنامه ، به روشِ نقالی که یادگاری از زمانِ پدرانمان میباشد که با خواندنِ آن خونِ میهن دوستی در رگهایِ هر جوانِ ایرانی بجوش می آید ، به جای بلند کردنِ آوایِ « اذان » و « الله و اکبر » کارسازتر و سودبخش تر باشد . آیا بهتر نیست که جوان ایرانی بدانند « بابک خرمدین » کیست و چگونه با دشمن ستیز کرده ؟ مگر ما « سرخ جامگان » ، « سیاه جامگان » « پیروز » ، « ابومسلم خراسانی » ، « مازیار » ، « افشین » ها را نداشته ایم که سرگذشت آنان و جانفشانی هایشان رهنمودِ جوانانمان شود ؟

این روزها هرگاه کسی از این سخنان بگوید ، فوری برچسبی براو می چسبانند که : « تو در ایران نیستی ، نمی دانی مردم در چه بدبختی ای زندگی می کنند . جانشان به لبشان رسیده و آزادی ندارند و این « الله اکبر » گفتن ها گذرا است و جز رفتنِ در پشتِ « موسوی » و « سبز » شدن چاره ای ندارند . با اینکار می خواهند رژیم را براندازند و پس از آن فوری خودشان کارها را بدست بگیرند

این سخن ها من را بیاد سی سال پیش می اندازد . در آن روزها که « خمینی » در « نوفلوشاتو » نشسته بود و گروه گروه ایرانیان از سراسر جهان بیدار او میآمدند ، اگر از آنها می پرسیدی : « چگونه میخواهید سرزمین را بدست این آخوند واپسگرا بدهید » ، پاسخ میدادند : « تو نگران نباش ما با رفتنِ زیرِ عبايِ « خمینی » ، « شاه » را برمی اندازیم . او که شایستگیِ اداره کردنِ سرزمین را ندارد ، بکنارش میزنیم و خود اداره ی کشور را بدست میگیریم » .

هنوز جوهر « استعفا نامه » های برخی از وزیران ، دبیران ، و سرانِ آنروز ایران که میخواستند بیدار « آقا؟؟؟!! » بشتابند ، خشک نشده است . دیدیم که چگونه توانستند « خمینی » و دار و دسته اش را بکنار بزنند و خود کارها را بدست بگیرند؟؟!!

امروز هم می بینیم که باز همان آش است و همان کاسه . آیا بهتر نیست از خود پرسیم چند بار باید به دام و تله ی ملا و رژیمش بیفتیم . آیا خردِ بما نمیگوید که

« آزموده را آزمودن خطاست؟ »

اینجا روی سخن من نه تنها با جوانان که با همه ی مردم ایران از هر گروه ، و دسته و پیشه ای که هستند ، میباشد و آن اینست که برای رهایی سرزمینمان از چنگال رژیم جمهوری اسلامی و ولایت فقیه و رهبرش و ...، جز گفتن یک « نه » به هر چه آخوند و ملا و آیت الله ، و

رو آوردن به تاریخ و فرهنگ گذشته امان ، راه دیگری نداریم .

روانشاد ، « احمد کسروی » در یکی از کتابهایش نوشته : « تا زمانی که مردم ایران یک بار در حکومت آخوندی زندگی نکنند ، نخواهند توانست از دست او و اندیشه های واپسگرانه اش آسوده شده و زندگی آرامی داشته باشند . »

امروز مردم ایران سی سال است که حکومت « آخوند » را با رگ و پوست و خون و جان خود زندگی کرده و آزموده اند . آیا گمان می کنید که هنوز زمان آن فرا نرسیده که دست رد به سینه ی این گروه که بویی از ایرانی بودن و ایرانیت نبرده ، بزیم و یکبار برای همیشه دست آنان را از حکومت کوتاه کنیم ؟ در این سی سال برای همه ی ما روشن شده که اینان تنها در پی سود خود میباشند و برای یک روز بیشتر بر سر کار ماندن آماده اند خون سدها ایرانی را بریزند و اسلام برایشان بیشتر از ایران ارزش دارد ، چون با دست آویز کردن آن میتوانند به آرمانهای اهریمنی خود برسند .

جمهوری اسلامی و کارگزارانش چه باید بکنند و چه باید بروز مردم ایران بیاورند که ما بیدار شویم و دریابیم که این گروه ، مشی واپسگرا ، دغل ، ترفند باز ، خودپسند ، خودسر ، خودکامه ، شکمباره و دروغگو هستند که برای مبارزه با آنان و رسوا کردنشان

راهی جز راستی و درستی و رو آوردن به آیین و فرهنگ ایران نداریم .

ایزد مهر یار ایران باد

پاریس 19 دسامبر 2009 ترسایی (میلادی)

ژاله دفتریان